



۲۰۲۰/۰۸/۱۶



علی جعفر رازجو

## فرق میان خلیلی و لایق در چیست؟

درین هیچ شکی نیست که هردو شاعر (هم خلیلی و هم لایق) در سرودن شعر دست توانا داشتند.

لایق را بر مبنای چپی بودن و حزبی بودنش با خلیلی و اعمال آشکار غیر ملی خلیلی همسان مقایسه نکنیم چراکه چنین قضاوت و مقایسه بعید از انصاف است. پس مراجعه به گذشته این دو نفر ما را به قضاوت عادلانه خواهد رساند.

سلیمان لایق از زمان جوانی اسمش را تغییر داد، چون او استعمار و نوکران استعمار را در افغانستان که سبب تمام بدبختی های گذشته و کنونی افغانستان شدند نیک می شناخت. ازینرو اسم خودش را که «غلام مجدد» بود بخاطر ندای نکردن اسم مجددی ها از سر خود برداشت و نام خود را به اسم «سلیمان لایق» مسمی ساخت.

مبتنی بر مقایسه، دربین اشعار خلیلی و سلیمان لایق تفاوت بزرگ دیده می شود که اکثر اشعار لایق محتوای انسان دوستانه، وطن پرستانه و وطن خواهانه دارند. البته این شیوه از انسان دوستی و حب و وطنخواهانه درونی شاعر مایه می گرفت. چون کلمات و استعارات، شواهد و تصاویر با انگیزه های انسان دوستی که در اشعار لایق دیده می شوند هر مخاطب احساس میکند که از دل شاعر برخاسته اند که لاجرم بردلها می نشینند. اما در اشعار خلیلی متأسفانه چنین خصیصه که مثل سلیمان لایق اکثریت داشته باشد، دیده نمی شود. و حتی در کمتر شاعران هم دوره لایق در سطح لایق به این فراوانی چنین **حب متین** دیده و سروده نشده است.

شعر شناسان معاصر، سلیمان لایق را بدون شک از جمله پیش کسوتان شعر معاصر در افغانستان می شناسند.

لایق شعرش را دور از تبعیض و تعصب به هردو زبان رسمی کشور با عشق سروده است که میتواند لقب شاعر انسان دوست و وطنخواه معاصر را از آن خود کند. لایق شعر را تفننی غرض دریافت مقام و منزلت پیشه نکرد. مگر خلیلی شعر را تفننی می سرود با وجودیکه منسوب به قوم صافی (پشتون) بود مگر تحت تاثیر حامیان ایرانی از زبان شیوای پشتوگذشت. چنین گذشتن ها اگر تحت تاثیر مزد بیگانگان نباشد قابل افتخار است مگر برعکس ایران زدگی و ایران ستایی خلیلی در اشعار او به قدر وافر معنی دیگر دارد.

لایق و دیگر صفوف حزب در آغاز جوانی می پنداشتند که ریشه های استعمار مزور انگلیسی را که اکنون امریکایی شده است، نمیتوان به تنهایی از کشور راند؛ ناچار دست بدامن احزاب شدند که میدانستند چپ گرایی ضد راستگرایی استعماری است.

سلیمان لایق این بازیگر تازه کار سیاسی مثل هزاران جوان دیگر کشور نمیدانست که سیاست خونین را با لطایف انسان دوستی و حلاوت شعری برابر دانست. ازینرو با چنین اشتباه نمیتوان سلیمان لایق را محکوم و خائین پنداشت. بقول شاعر: **گر حکم شود که مست گیرند/ در شهر هر آنکه هست گیرند.**

**پس لازم است؟ با قضاوت غیر عادلانه تمام مکتب دیدگان افغانستان را برچسپ خیانت زد و محکوم به جزاء نمود.**

این بود اشتباه بزرگ سلیمان لایق در جوانی که تا دم مرگ گریبان گیرش بود.

فراموش نباید کرد که سلیمان لایق خود حزب نبود، بلکه عضو حزب بود. ازینرو تمام اعضای احزاب را چی چپی باشند و چی راستی، نمیتوان محکوم به خیانت کرد. لکه ننگ خیانت را فقط به جبین رهبران خیانت کار احزاب راستی و چپی میتوان دید. کتله کثیری از جوانان با احساس را با وعده ها و چرب زبانی ها فریب دادند و حتی به کشتارگاه ها فرستاده اند. تا ولی های نعمت شانرا راضی ساخته باشند. سلیمان لایق یکی از هزاران فریب خوردگان «**مدینه فاضله! سوسیالیزم**» محسوب می شود. مزید براین سلیمان لایق به اشتباه اش افتخار نمیکند اما هستند تعدادی زیادی که هنوز بخود نیامده اند و در لاک چپی کری گیر مانده اند.

همانطوریکه هزاران جوان بنا به سلیقه ها جذب احزاب شده بودند لایق نیز جذب یکی از احزاب شد که از رهبری و ارتباط رهبری با کشور های خارجی آگاه نبود. مثل هزاران دیگر فکر می کرد که حزب دارای استقلالیت خودی است، مگر بعد ها که حزب به حمایت خارجی بقدرت رسید آنگاه دانست که اشتباه بزرگی را مرتکب شده است. زیرا

قتل میر اکبر خیبر (دوست و استاد حزب) زیگنال و ناقوس هوشیاری و بیداری به حلقه های پائین حزبی بود. به این معنی که سیاست دوست و دشمن نمی شناسد و جز پیروی دیگر اراده برای صفوف مجاز نیست.

گفتیم لایق از سیاست دل خوش نداشت و آنرا بازی زشتی می نامید که طوفان زمان او را در مسیر این بازی قرار داده بود. او میگوید:

**بازی زشت سیاست، جز فریبی بیش نیست  
حیف آن عمری که در این بازی رسوا گذشت**

**شاخه ی خار بیابانم که از شبخون باد  
از تصادف راه من بر کوچه ی گل ها گذشت**

سلیمان لایق با وجود اشتباه، توانست با اشعار اخیرش اشتباه سیاسی اش را تا حدی جبران کند، اما خلیلی بر عکس در اواخر بیشتر در گنداب دنانت فرو رفت.

**سوال ایجاد می شود که چرا خلیلی چنین شد؟**

خلیلی در ذات خود یک گرگ زاده ضد وطن و پرورده دست استعمار بود. زیرا پدرش خادم استعمار و دشمن سرسخت ایجاد یک افغانستان نوین بود. خلیلی این خصلت را از پدر به ارث برده بود.

**پسر کو ندارد نشان از پدر  
تو بیگانه خوانش نخوانش پسر**

ازینرو میتوان خلیلی را یک حلال زاده پنداشت.

**پدر خلیلی میرزا محمد حسین مستوفی الممالک**، که شخص بسیار محیل و زرنگ بود، توانست در دو سلطنت افغانستان کار های مزورانه را به نفع دشمنان افغانستان انجام دهد. یعنی با سوء استفاده از مقام دولتی اش توانست اکثریت مردم را، به دشمن امیر عبدالرحمن خان مبدل سازد. او در برابر قاطعیت امیر با خم و چم و هزار حيله گری دیگر، توانست خود را شخص امین و صادق جا بزند. و تمام راه های رسیدن و شکایت به امیر را مستوفی الممالک بسته بود تا فجایع خود او افشاء نشده و از طرف امیر زیر سوال نرود.

پدر خلیلی مستوفی الممالک همچون غده سرطانی در هر دو سلطنت به ضرر افغانستان و به نفع استعمار عمل کرد. خدمات ارزشمند امیر عبدالرحمن خان را به جامعه بد جلوه دادن محصول جنایات مستوفی الممالک (حسین) است که به رهبری استعمار ماهرانه کار های انجام داد. چنین جنایت را نمیتوان ساده انگاشت. امروز روح و خاک آن بزرگان بی گناه شهید شده (ضد استعماری را که فقط حب وطن در سینه داشتند) نا دیده گرفت و گرگ و گرگ زادگان را قدر کنیم و شهدای راه آزادی را بطاق نسیان بگذاریم.

حسین مستوفی الممالک باعث از بین بردن بهترین مبارزین راه آزادی افغانستان شده بود. چرا که استعمار بهترین عناصر جنبش مشروطیت اول را با توطئه ها و دسایس مستوفی و الممالک از بین برد.

خلاصه دو سلطنت که افغانستان امروزه محصول خدمات انکار ناپذیر آنهاست (یکی سلطنت امیر عبدالرحمن خان که موجودیت افغانستان کنونی و تجزیه ناپذیر بودن کشور را تضمین کرد و دومی سلطنت امیر حبیب الله خان (سراج الملت و دین) که ایجاد مکاتب و آغاز تحصیلات پیگیرانه را در افغانستان رواج داد) با خیانت های مستوفی و الممالک متأسفانه این خدمات کمرنگ شدند. از همین سبب امیر امان الله خان متوجه جنایات جبران ناپذیر حسین مستوفی و الممالک می شود و در راه آزادی کشور اولین غده سرطانی استعمار را که حسین پدر خلیلی باشد اعدام میکند تا عناصر خائین پنهان دیگر را زهر چشم نشان داده باشد. اعدام حسین مستوفی به امر امان الله خان محصول دقیق نگری جنبش دوم مشروطیت قابل انکار نیست.

خلیلی فرزند بلافصل حسین خان جنایتکار بنابه به خصلت، یک گرگ زاده تمام عیار شده بود (عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود) خلیلی مثل پدرش کسی بود که باید جنایات نا تمام پدرش را به اشاره حامیان قبلی پدرش در خفاء به اکمال میرساند.

و تا زمانیکه در افغانستان (مثل دوران آب ایستاده گنده شده نظام ظاهرشاهی) کاری برای ترقی افغانستان اراده نشده بود، خلیلی در خدمت شاه با مفتخوری شاعر جای بند شده بود و کاری مثبت و منفی از او ساخته نبود. ظاهر شاه خلیلی را با خیانت های پدرش نیک می شناخت که خود شخصاً متوجه اعمال او بود، ولی از ترس استعمار بلای برسر او آورده نمیتوانست. ظاهر شاه که از خلیلی گماشته شده در هراس بود در آخر مجبور شد خلیلی را از افغانستان دور کند و به سفارت افغانستان در عراق فرستاد. خیانت های خلیلی در بخش سفارت افغانستان در محدوده کوچک قابل تذکر است.\*

بمجرد سقوط سلطنت ظاهرشاه و آمدن داود خان بر سر قدرت، آنتن های جنایت و خیانت خلیلی مثل گوشه های تازی های شکاری برای اوامر استعمار آماده شد تا دشمنان افغانستان را خشنود ساخته باشد. زیرا با آمدن داود خان، دشمنان افغانستان نیک میدانستند که آهنگ ترقی و بیداری درین کشور باز به نوا در خواهد آمد.

توجه کنید که بوسیله استعمار چگونه افغانستان اول محاط به خشکه شد و از جانب دیگر در هر دو طرف افغانستان دو کشور که ژاندارم استعمار شناخته شده بودند، افغانستان را در محاصره داشتند. دو کشور یکی ایران و دومی پاکستان در تلاش بودند تا شخص را پیدا کنند که آگاهانه برای تخریب افغانستان سازگار باشد. (همانطوریکه استعمار بعد از ساقط ساختن طلایی ترین دوره افغانستان، اول بچه سقو را برسر قدرت آورد، سپس شخص محیل را مثل نادر پدر ظاهرشاه برسر قدرت آورد که استعمار بوسیله نادر و برادرانش توانست بهترین ملیگرایان دوران امانی را نابود کند.) روسیه درجایش باید توضیح شود.

بنأً بهترین مهره برای استعمار و دو ژاندارم استعمار در منطقه منحیث ایجننت خلیل الله خلیلی بر اساس سابقه کاری پدرش مستوفی الممالک پذیرفته شد. خلیلی در بدل خیانت به افغانستان، قُرب و عزت خاص را در ایران و پاکستان آنروزه بدست آورد. در حالیکه ملی گرایان کشور در همان زمان در هر دو کشور تحت تعقیب و ترور قرار داشتند.

ناگفته نگذیریم که **حزبی** و **چپی** دو اصطلاح تحقیق ناشده و عوام گرایانه احساساتی می باشند که غیر معقول تفسیر شده است.

کشور ما افغانستان در ده سال اخیر ظاهر شاهی صاحب احزاب راستی و چپی فراوان شد. و مثل سمارق در گوشه و کنار کابل احزاب قد و نیم قد سر بلند کردند، این احزاب بدون شک رهبران را در راس داشتند، اما کس نمی فهمید که این رهبران چگونه به رهبری چنین دسته های از مردم رسیده اند؟ چون این پدیده در افغانستان سابقه نداشت این احزاب قد و نیم قد سبب شد تا جوانان به معیار سلیقه کور کوران غرض تحقق دادن آرزوهایشان یکی از احزاب را انتخاب کنند، ازینرو به چنین احزاب چپی و راستی پیوستند. اکنون عمل جذب آنها را کسانی نفرین میکنند که خود در قضاوت بی انصاف و در گذشته عاری از هر گونه حُب و وطن بودند.

تشکیل احزاب و آزادی احزاب که یگانه سند افتخار ظاهر شاه قلمداد شده است، متأسفانه این افتخار سخت زیر سوال است که چگونه شخص بی کفایتی مانند ظاهر شاه دست به چنین تهور بزرگ غرض آزادی جامعه میزند؟ داود خان حامی افغانستان را خانه نشین می سازد و بعد دکتر محمد یوسف، محمد هاشم میوند وال، نور احمد اعتمادی، دکتر عبدالظاهر و موسی شفیق را که بقول هاشم میوندوال همه صدر اعظم ها در باطن بقیچه برداران بی اراده دربار بودند. در خدمت ظاهر شاه و ظاهرشاه در خفا مجری اوامر استعمار بود که از ظاهر شاه حمایت میکردند خوشبختانه هم اکنون آهسته آهسته جریان اوضاع را زمان روشن می سازد که سلیقه ظاهر بی سلیقه نبود، بلکه امر از جای دیگر صادر شده بود که با پلان طویل المدت توانستند افغانستان را به بهانه های مانع ترقی شده و در حالت اشغال بتوانند سرمایه های هنگفت دستنخورده آنرا بتاراج برند. از همین سبب شخصیت ملی کشور داود خان را که مانع هر حرکت استعمار به قدر توان می شد، ظاهر شاه به امر حامیان اش موصوف را خانه نشین ساخت تا این مهره ملی را کلاً از سیاست خارج کرده و پلان های شوم استعمار علیه مردم افغانستان یکی پی دیگر بدون مانع و مشکل به اجرا درآمد. گرچه در آن زمان استعمار مثل امروز وحشی نشده بود. که آن دوران آرامش کلی جهانی را مردم پاک اندیش ما دوران آرامش ظاهرشاهی می نامند.

د پاپو شمیره: له 3 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلپیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خیر و لولئ

در روز های غروب رژیم ظاهر شاهی موسی شفیق، باز هم حساب شده به مقام صدارت رسید . با آمدن موسی شفیق ملازاده فضای مدرن شده کابل در حالت مکدر شدن قرار گرفت. آزادی برحق زنان که محصول خواست جامعه بود از طرف کابلی های اصیل اصل پذیرفته شده بود و انسانهای کابلی آگاهانه به این آزادی احترامگزار بودند، که ناگهان بسیار ظریفانه بدون سرو صدا یک زنجر ساده در ملی بس های شهری ایجاد شد تا زنان و مردان را از هم جداکنند. و آهسته - آهسته تیزاب پاشی بر روی دخترکان مکتب رو آغاز شد و قدم به قدم شهری گری جایش را به روستایی گری میداد. در همین زمان گماشتگان استعمار، اسلام سیاسی را آهسته بنا نهادند تا عقاید پاک جامعه را به دست جلادان تاریخ بسپارند. چیزیکه در دوران جنگ های صلیبی در غرب تجربه شده بود. تعدادی کوتاه بین بجایکه در دفاع از عقاید شریفانه مردم اقدام میکردند ندانسته در خدمت استعمارمنحیت ابزار غرض کوبیدن دین شریک شدند و میدان را برای اخوان استعمار ساخته باز نمودند. اخوان متظاهر استعمار دست به کشتار خاوران و برادران مسلمان خود زدند. و اسلام را تا سرحد جاهل ترین انسانها تحقیر و توهین نمودند. چنین وضع نا هنجار سبب شد که داود خان به ناچار پا پیش گذارد و جامعه را از چنین وضعیت روبه بدبختی نجات دهد.

بیشتر تکیه جمهوریت جوان بر نیروی تحصیل کرده جامعه بود، نه به نیروی گماشته شده خارجی ها. متأسفانه که رهبران ناپاک این نیرو ها از خود اراده مستقل نداشتند و گوش بفرمان رهبران خود بودند. درین بازی سیاسی زمینه را برای بقدرت رسیدن خلق و پرچم آماده ساختند تا بهترین شخصیت ملی کشور را از بین بردند.

خلاصه گماشتن اشخاص به رهبری تمام احزاب تا کنون واضح زیر سوال است، زیرا هیچ کاری که به نفع ملت و مردم باشد نه از چپی ها و نه از راستی ها در عمل دیده نشده است و برعکس سبب تمام ناهنجاری های کنونی رهبران آنها بود که بعد از سقوط داوود خان از ایران و پاکستان در ظاهر در دفاع از افغانستان ولی در اصل همچون قشون ابرهه غرض ویرانی وطن (قبله دوم افغانها) یورش آوردند. گروه آمده از ایران و پاکستان بیشتر با مشاورت استاد خیانت، استاد خلیلی الله خلیلی به پیروزی رسیدند.

استاد خیانت خلیلی برعکس سلیمان لایق، بجای ندامت هم خودش و هم بازماندگانش به جنایاتی که عمداً مرتکب شده بودند، افتخار کردند و افتخار می کنند. حتی درین اواخر فرزند کودن و کم سواد خلیلی مسعود (دزد سفارت افغانستان) که بر اثر جنایات پدر به سفارت گماشته شد. از پول بیت المال و زد و بند های پشت پرده صاحب سرمایه هنگفت شد که هم اکنون بوسیله آن پول باد آورده، برضد منافع ملی و برعکس به نفع اشخاص ضد ملی و حامیان خلیلی پروگرام های تلویزیونی و سایت های را غرض عوامفریبی براه انداخته است.

**پس چگونه میتوان جنایتکاران معلوم الحال ضد وطن را باکسی که اشتباه کرده باشد یکسان محکوم کرد؟**

**\*:** سفارت افغانستان در زمان خلیلی مرکز معاملات پشت پرده با سفارت ایران شده بود. زیرا جوانان افغان که رسمی بخاطر رفع بیکاری میخواستند در رخصتی های زمستانی مکاتب برای دریافت مزد بخور و نمیر از طریق ایران و عراق بمقصد کویت میرفتند. ویزه ایران را سفارت ایران یک طرفه میداد و زمانیکه از کویت بعد از کار های اجباری دوباره به مقصد افغانستان بر می گشتند سفارت ایران ویزه برگشت را از طریق ایران بروی افغانها بی دلیل می بست. بد بختانه وضعیت این کارگران طوری شده بود که اگر پول کافی به کارکنان مؤظف سفارت افغانستان در عراق میدادند فردا آن روز ویزه از سفارت ایران صادر می شد و کسیکه توان آن را نداشت بخاطریکه بازار سو استفاده گران سفارتین خراب نشود بی موجب در جهنم عراق ماها بی سرنوشت باید انتظار می کشیدند. این بود نمونه خدمت استاد خلیلی الله خلیلی شاعر با احساس که در سفارت افغانستان مقیم بغداد مقرر شد. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل



د پانو شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلپکني د ليکنيزې بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ